فصلنامهٔ ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی
س ۸ ـ ش ۲۹ ـ زمستان ۹۱

ردّپای عرفان و تصوف در تمثیل دو مار ادبیات مانوی و ادبیات کلاسیک ایرانی[۱]

فرناز هوشمند رجبی
دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

تمثیل عرفانی چون حماسه‌ای است روحانی که از عشق‌ورزی به معشوق ازلی حکایت می‌کند و حکایات صوفیه در قالب حکایات و تمثیل‌ها، بخش مهمی از ادبیات عرفانی را تشکیل می‌دهند. این حکایات با اهداف گوناگونی در کتب صوفیه به کار گرفته می‌شوند که عمده‌ترین آنها تعلیم و ترغیب صوفیه در سیر و سلوک است. مجموعه‌ای از این حکایات تمثیلی به ادبیات مانوی، به‌ویژه تمثیل‌های عرفانی این متون، بازمی‌گردد. با وجود اینکه هیچ متن کاملی از این گنجینه ادبیِ بسیار غنی، باقی نمانده است، حکایت «دو مار سنگین‌بار و سبک‌بار» یکی از حکایات تمثیلی عرفانی به‌جا مانده از مجموعه دست‌نوشته‌های سغدی مانوی است. از سوی دیگر ادبیات کلاسیک ایرانی، به‌ویژه سبک عرفانی آن با ظهور گویندگان عارفی همچون مولانا، عطار، حافظ و ده‌ها شاعر و عارف دیگر، رنگ جدیدتری به خود گرفت. این مقاله کوشیده است به ارتباط و مقایسه میان این تمثیل عرفانی در ادبیات مانوی و ادبیات کلاسیک ایرانی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: عرفان، تمثیل، تصوف، ادبیات مانوی، مولانا.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۶/۴
تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۱۰/۴

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده است. استاد راهنما: دکتر زهره زرشناس؛ استاد مشاور: دکتر محسن ابوالقاسمی.

Email: FarnazHushmand@yahoo.com

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

هنگام مطالعه ادبیات عرفانی با حکایات فراوانی روبه‌رو می‌شویم که درباره آداب و روش زندگی و کرامات بزرگان عرفان و تصوف است. برای شناخت عمیق عرفان و تصوف و بزرگان آنها، توجه به این حکایات الزامی است؛ زیرا دربارهٔ زندگی و روش سلوک و جهان‌بینی بسیاری از عرفا، جز این حکایات منبع دیگری در اختیار نداریم. در نزد صوفیه این حکایات ارزش بسیاری داشته‌اند و از آنها به عنوان الگو و سیره عملی بزرگان خود استفاده می‌کردند تا به مریدان، روش درست سلوک را بیاموزند.

مجموعهٔ اصلی ادبیات مانوی را متن‌های مجموعهٔ تورفان تشکیل می‌دهد که متعلق به دورانی میان سده‌های سوم و نهم میلادی است. تمثیل‌های عرفانی ادبیات مانوی به‌جامانده از مجموعهٔ دست‌نوشته‌های سغدی مانوی با تشبیهات و استعارات، گویای سلوکی عرفانی هستند. یکی از این تمثیل‌های عرفانی حکایت «دومار سنگین‌بار و سبک‌بار» است.

از اواخر قرن ششم هجری تصوف و عرفان در آثار ادبی به‌ویژه شعر فارسی همراه با تشبیهات، تعبیرات و کنایات زیبا رواج یافت و حکایات عرفانی فراوانی با اهداف گوناگونی در کتب صوفیه به کار گرفته شد که عمده‌ترین آنها، ترغیب و تعلیم صوفیه در سیر و سلوک است. عارفانی چون مولانا، عطار، حافظ و... با اشعار عرفانی‌شان در پیراستن باطن و پرهیز از ریا و خودستایی و غرور و دنیاپرستی، قدم‌برداشتند که از میان آنها، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، شاعر و عارف قرن هفتم هجری، بسیاری از تعلیمات عرفانی و شیوه سلوک را در قالب تمثیلاتی در مثنوی معنوی منعکس کرده است.

Archive of SID

www.SID.ir

تمثیل عرفانی دو مار

داستان تمثیلی دو مار (سنگین‌بار و سبک‌بار) که از متون سغدی مانوی در مجموعهٔ ادبیات عرفان مانوی است، حکایت دو ماری است که در کمین دام صیادی قرار می‌گیرند و مار سنگین‌بار به دلیل تعلقاتش به دنیای مادی، برای رهایی از بند صیاد، قادر به جدا ساختن دُم خود از بدنش نیست، پس در دام صیاد می‌افتد و گرفتار می‌شود؛ اما مار دوّم (سبک‌بار)، به دلیل آنکه به دنیای مادی و تعلقات آن وابستگی ندارد، دُم خود را از بدنش جدا می‌کند و خود را از گرفتارشدن در دام صیاد رها می‌سازد. (sundermann 1985: 67) حکایت این‌گونه آغاز می‌گردد:[۱]

> شروع شد حکایت سنگین‌بار و سبک‌بار. در آن روزگار دو مار بودند؛ یک مار، سنگین‌بار نام داشت و دیگری مار سبک‌بار و دم آنها بسیار بلند بود و... آنها با هم همراه شدند و در این راه صیّادی، دامی ساخته بود و... دم مار سنگین‌بار دراز بود و از دام صیاد پریدن برای او ممکن نبود. از طرفی جدایی از دُم دوست‌داشتنی‌اش را تحمل نکرد و بر بدن خود درد و سختی را نپذیرفت و در دام صیّاد افتاد... امّا مار سبک‌بار جدایی از دُم دوست‌داشتنی‌اش را تحمل کرد و بر بدن و بر روان کمی درد و سختی را پذیرفت، پس دم خود را قطع کرد و از دام صیاد با تندرستی عبور کرد. (Ibid: 28-33)

در این حکایت مار سنگین‌بار تمثیل مردم تن‌دوست است که برای آنها، بار سنگین، انبوه است و مار سبک‌بار تمثیل مردمی است که برای آنها، روان عزیزتر از جسم است؛ آنهایی که سختی قوانین دینی را بر بدن تحمل می‌کنند و در آخرین روز روان از تن‌شان به بالا و به سوی آرامش بهشت خواهد رسید.

حکایات صوفیه در آثار مولوی

حکایات به‌کاررفته در آثار مولوی، چه از نظر موضوع، چه از نظر شخصیت و چه از نظر نوع داستان‌پردازی، بسیار متنوع هستند؛ اما بیشتر آنها، به‌ویژه در *مثنوی*

Archive of SID

www.SID.ir

معنوی، درون‌مایه‌ای عرفانی و صوفیانه مانند فنا در طی طریق دارند. مولانا حتی آنجا که حکایاتی از *کلیله و دمنه* را از زبان حیوانات نقل می‌کند، مانند حکایت شیر و خرگوش مضمون و درون‌مایه‌ای عرفانی بر حکایت می‌افزاید. (مولوی ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۱)

خط سیر زندگی مولانا در سلوک روحانی تمام عمر او، خود یک رویه از زندگی و سلوک معنوی او است. مکاشفات سال‌های کودکی او، زهد و ریاضت او، احلام سال‌های مدرسه او و سپس انقطاع از آنها در توالی سال‌ها، مراتب یک سلوک روحانی را تصویر می‌کند. هیجان روحانی او، عشق او به انسان کامل، وجد و سماع او و اشتغالش به شعر و رقص و موسیقی که او را قدم به قدم از تعلقات خودی جدا می‌کند و برای عروج به لقای ربّ آماده می‌کند، زندگی او را در توالی سیری روحانی از مقامات تبتل تا مرحله فنا نشان می‌دهد (زرین‌کوب ۱۳۷۳: ۸-۹).

قصه‌های *مثنوی* پیمانه معنی و نقد حال ما است و به هر صورت که در تقریر می‌آید، همواره متضمن رمزی است که لبّ معنی و سرّ باطن آن به‌شمار می‌آید و آشکار است که بدون تعمق در این رمزها تمام آنچه را در این قصه‌ها است، نمی‌توان دریافت (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۶)؛ بنابراین می‌توان گفت که بیشتر حکایات مولانا عرفانی و صوفیانه است.

تمثیل و ادبیات عرفانی

«تمثیل یکی از صور خیال است و یکی از انواع تشبیه به شمار می‌آید و از آنجا که مشبّه‌به در تمثیل معمولاً حسی و ملموس است، می‌توان از ظاهر آن پی به واقعیت‌های اجتماعی برد.» (شمیسا ۱۳۷۸: ۱۱۰) تعریف کلی و مشهوری نیز برای تمثیل آمده است که: «تشبیهی است که وجه شبه در آن، امری منتزع از امور عدیده باشد.» (پورنامداریان ۱۳۷۶: ۱۴۰)

Archive of SID

www.SID.ir

قصه‌ها و تمثیل‌های عرفانی، مقدمه واقعی شناخت و راه ورود به سرزمین ناشناختهٔ عرفان و تصوف هستند و داستان عشق انسان به معشوق حقیقی از بن‌مایه‌های اساسی و اصیل ادبیات عرفانی است. (همان: ۴)

اگرچه محور ادبیات عرفانی، به ویژه در شعر و بخصوص در اشعار مولانا و نیز حافظ، برتری عالم غیب بر عالم شهادت است، باز هم می‌توان از ظاهر تمثیل‌ها و حکایات عرفانی، به واقعیت‌های جامعه روزگار شاعر پی برد؛ زیرا شاعر ناگزیر است از حکایات و تمثیل‌هایی استفاده کند تا خواننده را به فهم اوضاع و احوال اجتماعی آشنا سازد.

دنیای تصوف

دنیای تصوف فنا شدن و ترک تعلقات است و برای فنا شدن، باید ترک ماسوی‌الله کرد. در آن زمان است که شخص به فنا می‌رسد و خدا بر وجود او مسلط می‌گردد.

در میان تمثیل‌های ادبی، تمثیل‌های عرفانی، جایگاه ویژه‌ای دارند که به احتمال قوی باید از طریق صوفیه و اهل تصوف به دنیای تمثیل‌های ادبی راه پیدا کرده باشند. مأخذ این تمثیل‌ها به کتاب‌های صوفیه یا اقوال مشایخ می‌رسد و یا به هر حال مبادی و تعالیم صوفیه را توجیه و تصویر می‌کند. (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۲۰۷-۲۰۹)

مثنوی معنوی، سرشار از مطالب عالی عرفانی دربارهٔ آفرینندهٔ جهان هستی، روح آدمی که پرتوی از مهر وجود او است، عشق و شوق انسان برای پیوستن به اصل خود و جدا شدن از تعلقات مادی است. مولانا در خلال این مطالب به مناسبت برای حل مسائل پیچیده و دشوار عرفانی و نزدیک‌ساختن آنها به ذهن اهل معنی به تمثیل و داستان‌سرایی نیز می‌پردازد.

مولانا در داستان بازرگان و طوطی، نمونه‌ای از مضمون تصوف را عرضه

Archive of SID

www.SID.ir

می‌کند و آنچه را صوفیه، رهایی از اوصاف بشری می‌خوانند ـ که همان موت ارادی و یا مرگ پیش از مرگ است ـ شرط نیل به کمال تلقی می‌کند. (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۴۲۴)

بود بازرگان و او را طوطی‌یی — در قفس محبوس زیبا طوطی‌یی
چونک بازرگان سفر را ساز کرد — سوی هندوستان شدن آغاز کرد...
عاشق کلست و خود کلست او — عاشق خویشست و عشق خویش‌جو
(مولوی ۱۵۹۰/۱/۱۳۷۵–۱۶۱۷)

در این داستان، مولانا حکایت آن بازرگان را نقل می‌کند که قصد دارد برای تجارت به هندوستان برود. بازرگان طوطی زیبایی در خانه دارد که به او انس می‌ورزد و از سخن گفتن با او لذت می‌برد. چون ساز سفر می‌کند، چنان‌که در این‌گونه احوال معمول است، از اهل خانه یک‌یک می‌پرسد که از هند چه تحفه آرزو دارند. بازرگان، از طوطی نیز مانند سایر اهل خانه می‌پرسد تا آنچه از هند به تحفه می‌خواهد، به وی بازگوید، اما طوطی از او می‌خواهد که به جای سوغات، سلام و اشتیاق وی را به طوطیان هند برساند. تا شاید از این طریق، طوطیان آزاد از وضعیت طوطیِ در بند آگاه شده و بتوانند به طوطی درس رهایی از تعلّقات و در بند بودن را بیاموزند.

بازرگان چنین می‌کند، اما به محض مطرح کردن سرگذشت طوطی برای طوطیان سرزمین هندوستان ناگهان یکی از طوطیان به خود می‌لرزد و از فراز شاخه‌ای که روی آن نشسته است، فرومی‌افتد و جان می‌سپرد. در واقع طوطی خود را به مردن می‌زند تا نشان دهد که با رها شدن از تعلقات دنیوی یا همان مرگ ارادی، می‌توان از مرگ نجات یافت؛ درست همان‌گونه که در داستان دو مار سنگین‌بار و سبک‌بار مانوی، مار سبک‌بار، با جداساختن دُمش خود را از دنیای مادی و تعلقات آن رها می‌سازد.

در این داستان نمادین، هندوستان عالم معنا و حقیقت است که انسان از آن

Archive of SID

www.SID.ir

دور افتاده و دوباره در پی رسیدن به آن است. مردن طوطی، بریدن از دام جهان خاکی و آزادی از تعلّقات مادی است و آن یکی طوطی در هندوستان، نفس و هواجس نفسانی است که باید آنها را از بین برد. این داستان نمونه‌ای است از آنچه صوفیه آن را موت ارادی و یا مرگ پیش از مرگ می‌خوانند.

سرّ قصه، رهایی از تعلقات حسی را الزام می‌کند و از تأمل در آن برمی‌آید که تا انسان از خودی خویش نمیرد، نیل به رهایی برایش ممکن نیست. بدین‌گونه طوطی که با زبان‌بازی‌های خود و با دلنوازی‌هایی که در جادوی تقلید دارد، نمی‌تواند میله قفس را بشکند و در ورای آن به جوّ صاف و آینه‌گون آن سوی قفس راه یابد، با نیروی از خود رهایی، میله‌ها را به دست زندانبان مهربان، اما بی‌امان خود می‌شکند و با مرگ پیش از مرگ، به اوج قله‌های آزادی و رهایی از قید و بند و تعلقات ـ که اقلیم ماورای دنیای حسی زندان‌گونهٔ او است ـ پرواز می‌کند. (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۴۲۶) درست همان‌گونه که در داستان دو مار مانوی به آن اشاره شد.

یکی دیگر از حکایات *مثنوی* مولوی که در *کلیله و دمنه* هم آمده است، حکایت «آبگیر و صیادان و سه ماهی» است. مولوی در اینجا داستان سه ماهی یکی عاقل، یکی نیم‌عاقل و آن دگر مغرور و ابله و مغفّل لاشیء، و سرگذشت و عاقبت هر کدام را شرح می‌دهد. (ر.ک. به: مولوی ۱۳۷۵/۴/۲۲۲۰ـ۲۲۳۰)

ماجرای قصه از آبگیری شروع می‌شود که در آن سه ماهی زندگی می‌کنند. تا اینکه صیادانی، عزم صید آنها می‌کنند. ماهی نیم‌عاقل و ماهی مغرور به دلیل جدا نشدن از تعلّقات دنیوی در دام صیاد می‌افتند و اسیر می‌شوند، ولی ماهی عاقل با مرگ پیش از مرگ، یعنی از بین بردن عوامل نفس و مرگ نفس گمراه‌کننده خود را نجات می‌دهد.

مرده گردم، خویش بسپارم به آب — مرگ پیش از مرگ امنست از عذاب
مرگ پیش از مرگ امنست ای فتی — این چنین فرمود ما را مصطفی...

(همان: ۲۲۹۰–۲۳۰۵)

Archive of SID

www.SID.ir

جای پای عرفان و رها شدن از تعلقات دنیوی، بار دیگر در حکایت بالا به چشم می‌خورد. در این حکایت مانند حکایت دو مار مانوی ماهی عاقل با رهاساختن خویش از تعلقات دنیای مادی، خود را نجات می‌دهد و بار دیگر به دریا بازمی‌گردد و زندگی خود را ادامه می‌دهد.

مولوی این مضمون را در داستان پیر چنگی به شکلی دیگر تقریر می‌کند. او در این حکایت می‌کوشد تا نشان دهد که انسان تا زمانی که از هستی و عالم خودی نگذرد، نمی‌تواند از آلایش‌های دنیای حس رهایی یابد. (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۴۲۶) به عبارتی می‌توان گفت مولوی به طور بارزی رمز ارتباط روح با حبسگاه دنیای حسّ و لزوم از خود رهایی وی را برای خلاصی از این زندان ماده، بیان می‌کند. (زرین‌کوب ۱۳۸۱: ۵۰)

در حقیقت قصهٔ پیر چنگی رمزی است از بازگشت روح از عالم ماده و قطع تعلق وی از عالم حس، به‌ویژه از طریق موت ارادی و یا همان مرگ پیش از مرگ که گورستان و خواب در این قصّه رمز آن است و همانا مایهٔ رهایی او از تعلقات دنیوی است. مولانا فرجام کار این پیر چنگی را نمونه و صورت دیگری از قصه طوطی و بازرگان نشان می‌دهد. (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۴۲۷) در حکایت پیر چنگی، آمده است:

آن شنیدستی که در عهد عُمر — بود چنگی مطربی با کرّ و فرّ
بلبل از آواز او بی‌خود شدی — یک طرب ز آواز خوبش صد شدی...
... پس عُمر گفتش که این زاری تو — هست هم آثار هشیاری تو
راه فانی گشته راه دیگرست — زانکه هشیاری گناهی دیگر است

(مولوی ۱۳۷۸/۱/ ۸۳-۹۶)

در این حکایت در واقع عمر برای پیر چنگی نقش طبیب الهی و فرستاده غیبی را دارد که پیر چنگی را از خودنگری و آلایش‌های دنیوی می‌رهاند. بدین‌گونه پیر از خودی خود و تعلقات جدا می‌شود و رهایی می‌یابد.

Archive of SID

www.SID.ir

حکایت دیگری از *مثنوی معنوی*، حکایت پادشاه و کنیزک است که چونان حکایت طوطی و بازرگان و حکایت پیر چنگی، همین مضمون رها شدن از تعلقات دنیوی را در خود دارد. داستان پادشاه و کنیزک نه فقط نقد حال روح بیماری است که ارشاد یک طبیب الهی او را از بیماری علاج‌ناپذیر تعلق به دنیای مادی نجات می‌دهد، بلکه نقد حال خود او نیز هست که گویی عشق به عالم ظاهر، وی را به بیماری تعلقات دچار ساخته است و سرانجام هدایت و ارشاد یک طبیب غیبی چون طوطی آزاده در داستان طوطی و بازرگان و چون عمر در حکایت پیر چنگی، او را از این تعلقات رها می‌سازد. (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۱۱۷)

قصه کنیزک و پادشاه نمادی از تعلق روح است به قیود عالم ماده. مولوی در این حکایت خاطرنشان می‌سازد که رهایی از این قیود با ارشاد طبیب الهی امکان‌پذیر است. بدین‌گونه، کنیزک رمزی از روح انسانی و زرگر مظهری از عالم حسی و مادی است که زرق و برق و ظاهر بی‌بنیاد آن، روح کنیزک را مجذوب کرده است. به‌گونه‌ای که روح را از نیل به عشق بزرگ‌تر ـ که کمال حال او است ـ بازمی‌دارد و تا زمانی که روح از این تعلّق به عالم ظاهر رهایی نیابد، نمی‌تواند به وصل پادشاه نایل آید. (همان: ۳۲۹)

بشنوید ای دوستان این داستان — خود حقیقت نقد حال ماست آن
بود شاهی در زمانی پیش‌ازین — ملک دنیا بودش و هم ملک دین
علت عاشق ز علت‌ها جداست — عشق اسطرلاب اسرار خداست
عاشقی گر زین سر و گر ز آن سرست — عاقبت ما را بدان سر رهبرست...
عشق آن بگزین که جمله انبیا — یافتند از عشق او کاروکیا
تو مگو ما را بدان شه بار نیست — با کریمان کارها دشوار نیست

(مولوی ۱/۱۳۷۸/ ۶-۱۴)

همچنین در بیان لزوم ترک عالم ماده و تعلقات حسی، حکایات دیگری می‌توان در مثنوی معنوی سراغ گرفت و از آن میان حکایاتِ «داستان باز پادشاه در خانهٔ کمپیرزن»، «حکایت آن پادشاه‌زاده که پادشاهی حقیقی به وی روی

Archive of SID

www.SID.ir

نمود»، «حکایت آن صیاد که خود را در گیاه پیچیده بود» و «حکایت وخامت کار آن مرغ که ترک حزم کرد از حرص و هوا» (همان: ۴۳۱) و... را می‌توان نام برد. (ر.ک. به: زرین‌کوب ۱۳۸۱: ۵۱، ۵۷ و ۶۱ ـ ۶۲)

از سوی دیگر تقریباً نیمی از حکایات صوفیه در آثار مولوی، از آثار عطار گرفته شده‌اند و به‌ویژه مولانا در کتابت *مثنوی معنوی* تأثیر اصلی را از فریدالدین عطار گرفته است. مولانا، عطار را دوست داشت و برای تألیف *مثنوی*، منطق‌الطیر عطار را سرمشق خود قرار داد. در غزلی از دیوان خود می‌گوید:

عطّار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطّار آمدیم
(به نقل از مولوی ۱۳۷۸: ۴۴ مقدمه)

در زبان عطّار، در آتش شدن و سوختن، تمثیلی از عشقِ عرفانی است که باید وجود آدمی را خاکستر کند. عطار با بیان تمثیل‌های متنوع بر وارستگی از تعیینات دنیوی، تأکید می‌ورزد؛ از جمله

گر چو ققنس، عمر بسیارت دهند هم بمیری هم بسی کارت دهند
آخرالامرش اجل چون داد داد آمد و خاکسترش بر باد داد
تا بدانی تو که از چنگ اجل کس نخواهد برد جان چند از حیل
مرگ اگرچه بس درشت و ظالم است گرد نان را نرم‌کردن لازم است
گرچه ما را کار بسیار اوفتاد سخت‌تر از جمله این کار اوفتاد
(عطار نیشابوری ۱۳۷۳: ۱۵۵)

همین مضمون در برخی از غزلیات حافظ هم به چشم می‌خورد؛ از جمله:

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
غلام همت آنم که در زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
(حافظ ۱۳۷۵: ۹۷)

و این بدان معنا است که ترک تعلق کردن و از قید و بند مادی رها گشتن، از مسائل مهم در طی طریقت است. ترک تعلقات دنیوی و بی‌اعتنا بودن به آن، همچنین کم خوردن، کم خفتن و ذکر خدا گفتن و نیز نسبت به امیال و غرایز دنیوی بی‌توجه بودن، همگی از مراحل سیر و سلوک است و آخرین مرحله در

Archive of SID

www.SID.ir

این طی طریق، همان «فنا» یا همان مرگ ارادی است که در آن، شخص پیش از رسیدن به زمان مرگ طبیعی خود می‌میرد؛ یعنی از تعلقات دنیوی جدا می‌شود؛ با این تفاوت که در این فنا شدن و مردن، خداوند بر انسان مسلط است. (اردشیر العبّادی ۱۳۴۷: ۵۸)

نتیجه

یکی از مهم‌ترین مضامین مشترک در آثار عرفا و صوفیان، مضمون فنا شدن و ترک تعلقات دنیوی است که در جهت سیر و سلوک و متصف شدن به صفات الهی بوده است. ردپای این مضمون را که گاهی در قالب حکایات تمثیلی عرفانی در ادبیات کلاسیک ایران ساخته و پرداخته شده است، در ادبیات مانوی و از جمله حکایت دو مار نیز می‌توان دید.

جدا شدن دمِ مار از بدن او در تمثیل عرفانی ادبیات مانوی مانند مرگ ارادی ماهی، در حکایت تمثیلی عرفانی داستان سه ماهی در *مثنوی معنوی*، مرگ پیش از مرگ طوطی در حکایت تمثیلی داستان طوطی و بازرگان در *کلیله و دمنه* نشان می‌دهد که تا زمانی که وجود انسان از خودی و از تعلق به نفس و عالم حس خالی نشود و آنچه را که موجب حرمان او از عشق و وصال حق است، نفی نکند، به مرتبهٔ تعالی و اوج دنیای عارفان نمی‌رسد. آتش‌شدن، سوختن، به خاکستر تبدیل شدن و به کمال رسیدن آدمی از دیدگاه عطار و ترک تعلق و رهاشدن از قید و بند دنیای مادی از دیدگاه حافظ نیز مؤیّد همین نکته است.

پی‌نوشت

(۱) متن اصلی دو مار، سغدی مانوی است که به‌وسیله زوندرمان، به آلمانی و سپس از آلمانی به فارسی به‌وسیلهٔ نگارندهٔ مقاله ترجمه شده است. قسمت‌های خالی ترجمه، نشان از افتادگی واژه‌ها در متن اصلی است.

Archive of SID

www.SID.ir

کتابنامه

اردشیر العبّادی. ۱۳۴۷. *التصفیه لاحوال المتصوفه*. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران.

پورنامداریان، تقی. ۱۳۷۶. *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. چ ۲. تهران: چاپ علمی و فرهنگی.

حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۵. *دیوان*. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: جمهوری.

زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۷. *بحر در کوزه*. چ ۲. تهران: علمی.

ــــــــــــــــــ . ۱۳۷۳. *پله پله تا ملاقات خدا*. چ ۶. تهران: علمی.

ــــــــــــــــــ . ۱۳۸۱. *سرّ نی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی)*. ج ۱. تهران: علمی.

شمیسا، سیروس. ۱۳۷۸. *بیان*. چ ۷. تهران: فردوسی.

عطار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۷۳. *دیوان*. به تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.

مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۵. *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولدالین نیکلسون. تهران: توس.

ــــــــــــــــــ . ۱۳۷۸. *مثنوی معنوی*. به اهتمام توفیق سبحانی. تهران: روزنه.

منابع غیرفارسی (آلمانی):

Sundermann, w. 1985. *Ein manichäiche sogdisches parabelbuch*. Berlin.

Archive of SID

www.SID.ir

References

Ardashir, Al'ebādi. (1968/1347H). *Soufi nāmeh: A-ttasfiyah fi ahvāl-el-motassavafa*. Ed. by Gholamhosein Yousefi. Tehran: 'Elmi.

'Attār, Farid-oddin. (1994/1373H). *Divān. Ed. by Taghi Tafazzoli*. Tehran: 'Elmi va Farhangi.

'Hāfez, Shams-oddin Mohammad. (1996/1375H). *Divān. Ed. by Mohammad Ghazvini & Ghāsem Ghani*. Tehran: Jomhouri.

Mowlavi, Djālaloddin Mohammad. (1996/1375H). *Masnavi-e Ma'navi*. ed. by Nicholson. Tehran: Tous.

----------. (1999/1378H). *Masnavi-e Ma'navi*. With the efforts of Towfigh Sobhāni. Tehran: Rowzaneh.

Pournamdāriān, Taghi (1987H). *Ramz va dāstān-hā-ye ramzi dar adab-e Fārsi*. 2nd ed. Tehran: 'Elmi va farhangi.

Shamisā, Sirous. (1999/1378H). *Bayān*. 7th ed. Tehran: Ferdowsi.

Zarrinkoub, Abd-olhosein. (1998/1387H). *Bahr dar kouzeh*. 2nd ed. Tehran: Elmi.

----------. (2002/1381H). *Serr-e ney (naghd o sharh-e tahlili va tatbighi-e Masnavi)*. Vol. 1 Tehran: Elmi.

German references

Sundermann, w. 1985. *Ein manichäiche sogdisches parabelbuch*. Berlin.

Archive of SID

www.SID.ir